

دوست

خردسالان

سال دوم

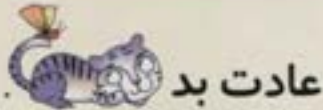
شماره ۵۶، پنجشنبه

۲۹ آبان ۱۳۸۲

۱۲۰ تومان



۱۳



عادت بد

۱۷



مرغ ماهی خوار

۲۰



قصه های جنگل

۲۲



کوه

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



ترانه های نوازش

۳



با من بیا

۴



بهترین هدیه

۷



نقاشی

۸



فرشته ها

۱۰



مثل آینه

۱۱



جدول

۱۲



بازی

• مدیر مسئول: مهدی ارگانی

• سردبیران: افشین علاء، مرجان کشاورزی آزاد

• مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد

• تصویرگر: محمد حسین سلواتیان

• گرافیک و صفحه آرایی: کانون تبلیغاتی سداسی ۸۷۲۱۶۹۲

• لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج

• توزیع: فرخ نیایش

• امور مشترکین: محمد رضا اصغری

• نشانی: تهران - خیابان انقلاب، چهارراه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

• تلفن: ۰۲۹۷ - ۶۷۰۴۸۳۳ و ۶۷۱۳۳۱۱ - نمابر: ۶۷۱۳۳۱۱

پدر و مادر عزیز، مریسی کرامی



این مجموعه ویژه خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه فعالیت پیش بینی نشده از طرف کودک، می تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

بامن بیا ...



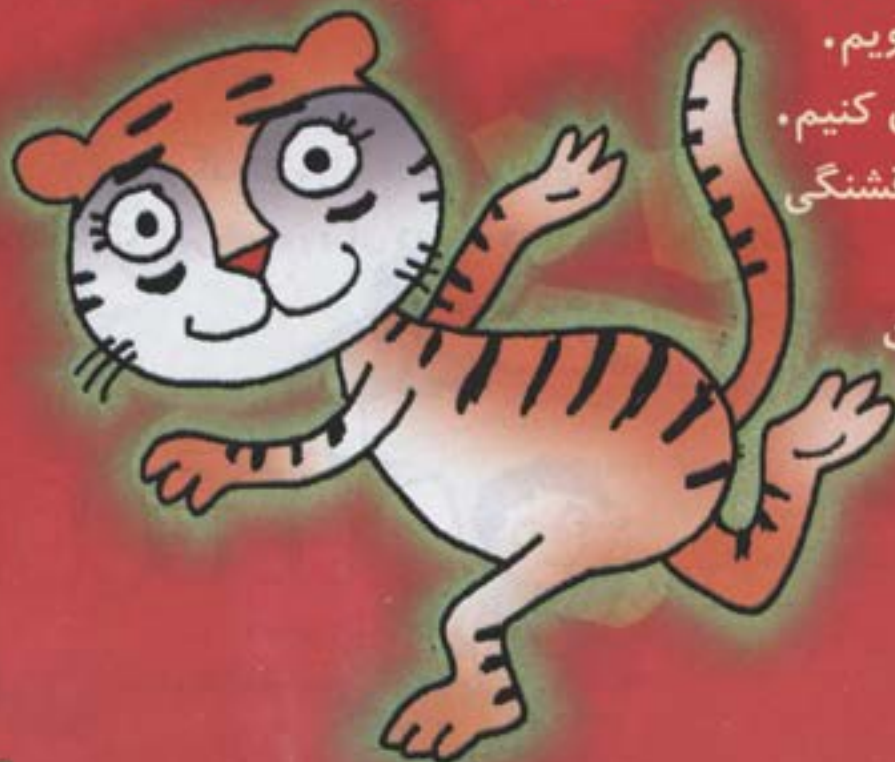
دوست من سلام.

من ببر هستم. زیبا و قوی. در جنگل زندگی می‌کنم.
دندان‌هایم مثل پنجه‌هایم قوی و محکم است و وقت شکار،
خیلی سریع می‌دوم. می‌دانی فامیل‌های من چه حیواناتی هستند؟
شیرها، پلنگ‌ها، حتی گربه‌های ناز کوچولو.

امروز نوبت به من رسید تا پیش تو بیایم و با هم به سرزمین
رنگارنگ قصه‌ها برویم.

شعر بخوانیم و بازی کنیم.
راستی من نقاشی‌های قشنگی
می‌کشم.

تو هم مداد رنگی‌هایت
را بردار و با من بیا...



بهترین هدیه

سرور کتبی



یک روز کلم بنفش به خیابان رفت و سوار اتوبوس شد. کلم بنفش کوچولو بود و برگ‌هایش توی آفتاب برق می‌زد.

اتوبوس تا کلم را دید گفت: «کلم بنفش کجا می‌روی؟»

کلم بنفش گفت: «می‌خواهم برای دوستم هدیه بخرم، اما نمی‌دانم چی بخرم.»

اتوبوس گفت: «بوق ... بوق ... یک صندوق نو بهترین هدیه است.»

اتوبوس در ایستگاه بعدی ایستاد.

کلم بنفش پیاده شد.

کنار جوی آب، یک گربه دید.

گربه گفت: «کلم کوچولو ... کجا می‌روی؟»

کلم گفت: «می‌خواهم برای دوستم هدیه بخرم اما نمی‌دانم چی بخرم.»

گربه بی‌معطلی گفت: «میو میو... یک موش توپولی بهترین هدیه

است.» کلم بنفش دوباره راه افتاد و رفت و رفت تا به یک کلاغ رسید.

کلاغ گفت: «کلم کوچولو کجا می‌روی؟»

کلم گفت: «می‌خواهم برای دوستم هدیه بخرم.

اما نمی‌دانم چی بخرم.» کلاغ گفت: «قارقار...

یک قالب پنیر بهترین هدیه است.»





توی کوچه پسر کوچولویی تا کلم
را دید پرسید: «کلم کوچولو کجا
می روی؟»
کلم گفت: «می خواهم برای دوستم هدیه بخرم.
اما نمی دانم چی بخرم.»
پسر کوچولو بی معطلی گفت: «یک توپ
فوتبال از آن ها که وقتی شوتش می کنی
ویییژ تا آسمان بالا می رود.»
هوا داشت تاریک می شد.
کلم بنفش به ایستگاه رفت و سوار اتوبوس شد.
غمگین بود.



او هنوز هدیه‌ای برای دوستش نخریده بود.
اتوبوس در ایستگاه بعدی ایستاد.
کلم بنفش پیاده شد و دوید.
از دور دوستش را دید.
دوستش یک بادمجان قلمی کوچک بود.
کلم جلو رفت و سلام کرد.
بادمجان قلمی گفت: «سلام.»
کلم بنفش گفت: «حالت خوب است؟»
بادمجان با غصه گفت: «نه ... نگاه کن ...»

کلم بنفش نگاه کرد. کلاه بادمجان را دید. کلاه بادمجان پاره شده بود.
کلم بنفش بادمجان را ناز کرد.
اشک‌هایش را پاک کرد. بادمجان گفت: «تو خیلی مهربانی!»
کلم بنفش با خودش گفت: «فردا می‌روم و یک کلاه نو می‌خرم.
این بهترین هدیه برای بادمجان قلمی است.»



نقاشی

این نقاشی را هر طور که دوست داری کامل کن.



فرشته‌ها



دایی عباس می‌گوید که وقتی کسی نماز می‌خواند، فرشته‌ها او را نگاه می‌کنند. برای همین هم وقتی پدر یا مادرم نماز می‌خوانند من هم کنار آن‌ها می‌ایستم و دعا می‌کنم. دلم می‌خواهد فرشته‌ها مرا هم نگاه کنند. دیروز وقتی پدر می‌خواست نماز بخواند من کنار او ایستادم. پدرم گفت: «تو آمدی! حتما این اتاق پر از فرشته‌ها شده است.» گفتم: «می‌خواهم چیزی را به خدا بگویم.» پدرم گفت: «فقط به خدا.» گفتم: «فقط به خدا.» پدرم از من پرسید که می‌خواهم چه چیزی را به خدا بگویم. او خندید و گفت: «پس من نمازم را می‌خوانم تو هم با خدا حرف بزن.» وقتی پدرم مشغول نماز خواندن شد من چشم‌هایم را بستم. دست‌هایم را بلند کردم و حرف‌هایم را به خدا گفتم. من به فرشته‌ها گفتم: «به خدا بگوئید من منتظر هستم و هر روز دعا می‌کنم.» من به هیچ کس جز خدا نگفتم که دلم می‌خواهد همه‌ی بچه‌های دنیا شاد باشند. در کنار پدر و مادرشان زندگی کنند و شب‌ها از صدای بمب‌ها و گلوله‌ها بیدار نشوند. من از خدا خواستم که به بچه‌های فلسطینی و عراقی کمک کند تا همیشه خوشحال باشند، بخندند و بازی کنند.

من هر روز دعا می‌کنم و منتظر هستم.





مثل آینه

مهری دادوی

مامانم ساخته
با تکه‌ای گل
مهر قشنگی
به شکل یک دل

یک تکه آینه
چسبانده تویش
اسم خدا را
نوشته رویش

گفتم که این مهر
شکل دل ماست
هم مثل آینه
هم جای خداست

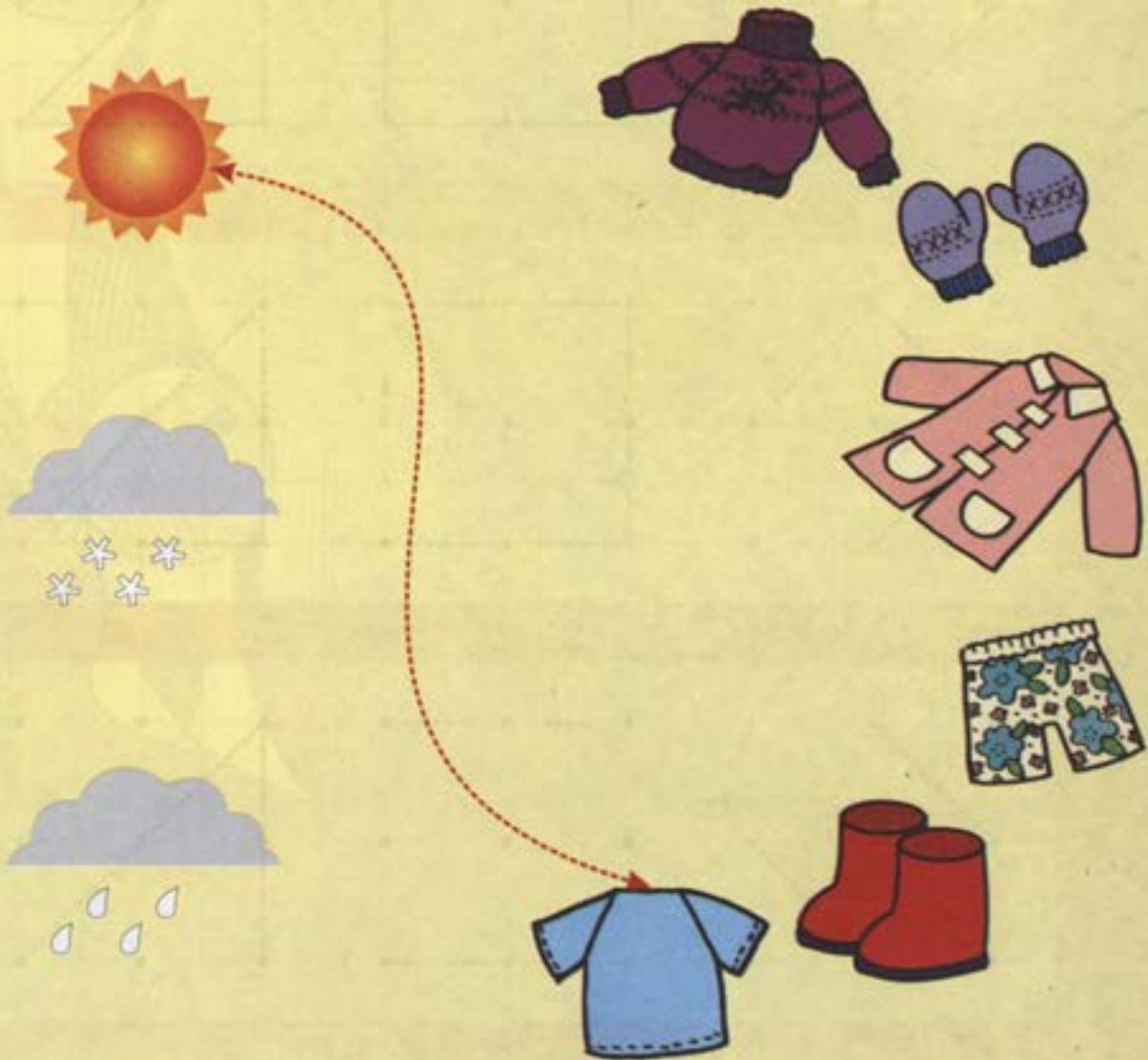




نقطه‌ها را مثل ردیف بالا به هم وصل کن.

بازی

در هوای آفتابی، برفی و بارانی چه لباس‌هایی می‌پوشیم؟
آنها را با یک خط به هم وصل کن.





پسر این کار خطرناکته ها...



آخه
من لصف
خیابون رو نمی بینم



خدای نکرده تصادف
می کنیم ...

نه بابا
کیف
می ده



هیچ خبری تو این نصف نیست بابا فقط به کامیون
داره می آید

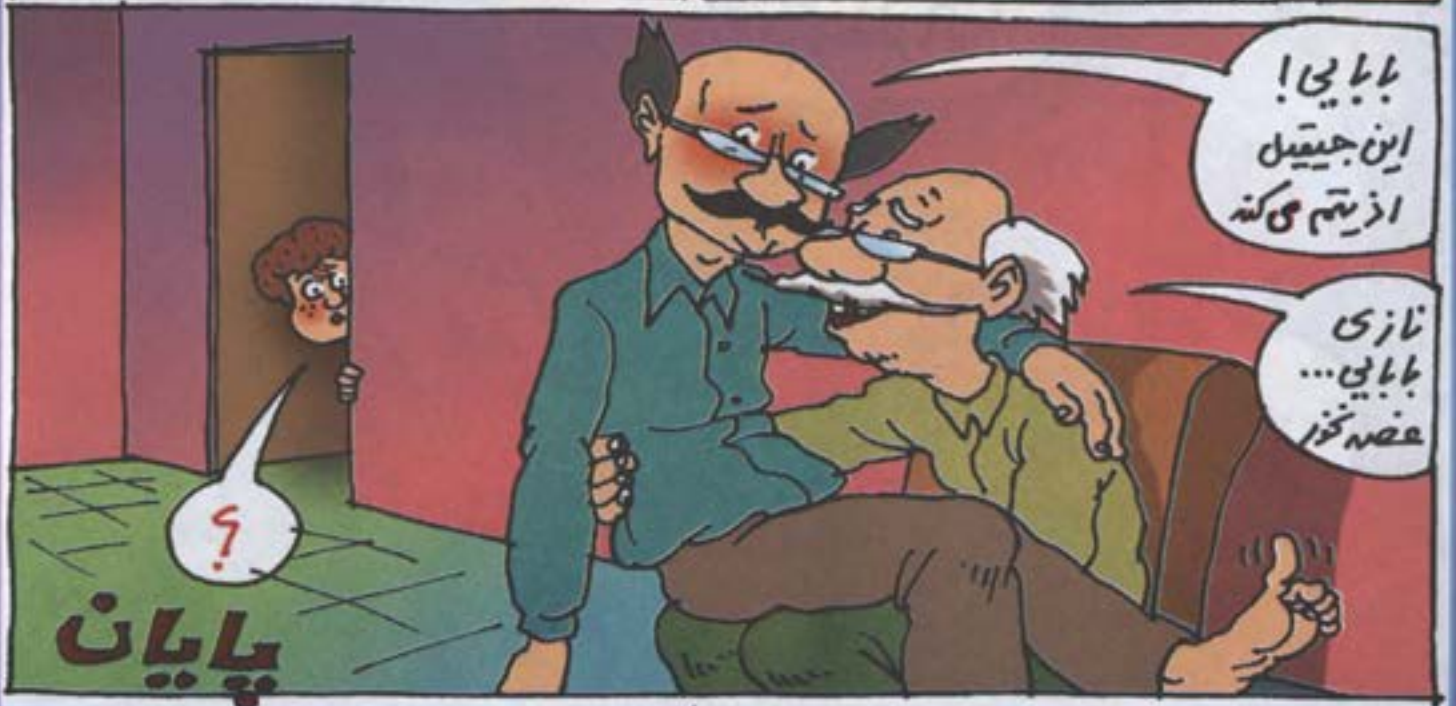
ای
سر به دعوا!

... یہ کامیون؟ وای ای ای ای

چی ...



انگلی بعد در اتاق جیقل:



با معرفی شخصتهای
داستان به کودک از او
بخواهید در خواندن
داستان شما را
همراهی کند.



موج



باد



ماهی



دلفین



مرغ ماهی خوار

مرغ ماهی خوار

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.

توی یک دریای بزرگ، و با هم دوست بودند، هر روز سوار می شد



و بالا می رفت، بعد شیرجه می زد و می افتاد توی آب، دوباره می آمد و را سوار می کرد و با

خودش می برد، بعضی وقت ها که نمی وزید، هم نبود، اما تنها نمی ماند، او

با هم دوست بود، وقت هایی که نمی وزید و دریا آرام بود، و با هم





بازی می کردند، یک روز وزید و وزید، بلند شد، خوشحال و خندان سوار



شد و بازی شروع شد، را بلند کرد، بالا برد و بالا برد.

سرش را از آب بیرون آورد و  را توی ساحل دید، بعد هم چشمش به  افتاد. به دور بر



نگاه کرد. اما  را پیدا نکرد.  دیگر نمی‌توانست نفس بکشد.  سرش را بالا برد و

با صدای بلند  را صدا کرد.  صدای  را شنید و آمد. وقتی  آمد،

بلند شد و  را دید.  نوکش را پایین آورده بود تا  را بخورد که 

با شدت وزید.  بالا رفت و بالا رفت و بالا رفت و خودش را به ساحل رساند.  را بغل گرفت

و با خودش به دریا برد.  با خوشحالی  را بوسید و گفت: «دوست عزیزم خیلی خوشحالم

که باز هم پیش من هستی.»  چرخ زد و گفت: «ما همه خوشحالیم، همه به غیر از »

اخم کرد و پرید و رفت.  و  و  پرواز او را تماشا کردند

و به اخم او خندیدند.

قصه‌های جنگل



۳) توی گودال یک بچه پاندای کوچولو را دید که گریه می‌کرد.
۴) پاندا جلوتر رفت. بچه پاندا از سرما می‌لرزید.



۱) یک روز، وقتی که پاندا بالای درخت بود، صدایی شنید. انگار کسی گریه می‌کرد.

۲) پاندا از درخت پایین آمد و به گودال پایین درخت نگاه کرد.





۶) همین موقع مادر پاندا کوچولو از راه رسید. او از این که بچه‌ی کوچولویش را پیدا کرده بود خیلی خوشحال بود.



۵) پاندا او را بغل گرفت. کوچولو گرم شد و توی بغل پاندا خوابید.



۷) پاندا کوچولو هم وقتی بوی مادرش را احساس کرد چشم‌هایش را باز کرد.

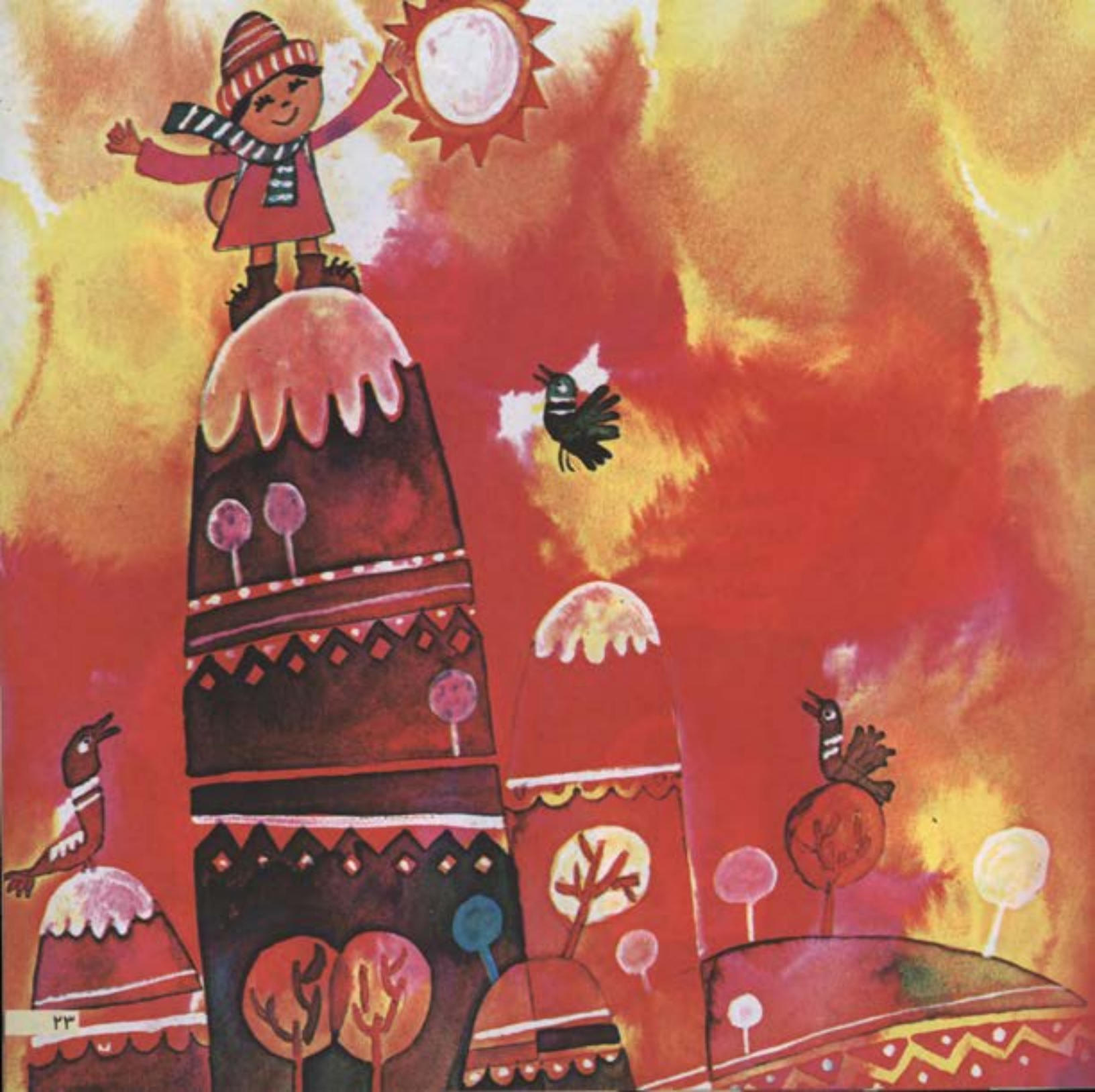


۸) پاندا، بچه را به مادرش سپرد. بعد مثل یک قهرمان شجاع خندید و دوباره از درخت بالا رفت.



کوه

به کوه گفتم: «چه قدر بلندی! تو به آسمان رسیده‌ای.»
کوه گفت: «نه. آسمان خیلی بلندتر است.»
گفتم: «تو از ابرها هم بالاتر هستی. پس به آسمان رسیده‌ای.»
کوه گفت: «تا آسمان خیلی راه است. من فقط به ابرها رسیده‌ام.»
گفتم: «من می‌توانم تا به آسمان برسم.»
کوه گفت: «تو می‌توانی!»
از کوه بالا رفتم.
روی سرش ایستادم و به آسمان رسیدم.
کوه بلند بود اما به آسمان نرسید.
من توانستم و به آسمان رسیدم.



کار دستی

کفش و لباس خرگوش را قیچی کن.
با چسب آن‌ها را روی تصویر خرگوش بچسبان.






دوست

خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۲
هر ماه چهار شماره، هر شماره ۱۴۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶
به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.
(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران - خیابان انقلاب،
چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.



فرم اشتراک

نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد :

تحصیلات :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

تا شماره :

شروع اشتراک از شماره :

امضاء



نشانى فرستنده:



جای تمبر

نشانی گیرنده:

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب ، چهار راه کالج ، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
 شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست خردسالان



ترانه‌های نوازش

مصطفی رحماندوست

انار

انار دونه دونه
کوچولو چه مهربونه
مامانی اونو لوس می‌کنه
لپاشو هی بوس می‌کنه
کوچولو که مثل قنده
برای مامان می‌خنده
قیقی قی قیلی، قاه قاه قاه
کوچولو چیه ؟
یه تیکه ماه
میوه‌ی باغ مامانه
شمع و چراغ مامانه



هنگام بازی و نوازش کودکان این ترانه را بخوانید.

